

## Stand Upper! Khorsand-up Comedy

"نقدی بر خرسند آپ کمدی"

### در ابتدا :

من به معنای کلینیکی کلمه معتاد استاند آپ کمدی هستم . تعداد استاند آپ کمدی هائی را که دیده ام حسابش از دستم در رفته است . احیانا ندیده نگذاشته ام . به همین دلیل خود را مشتاق ، و اگر آکادمسین ها اشکال شرعی و علمی نمی بینند ، مجاز می دانم که راجع به استاند آپ کمدی بنویسم . در این نقد من خرسند آپ کمدی را با کار بهترین های این جا مقایسه می کنم چرا که خرسندی در طنز بهترین است .

با شور و شوقی که من در استقبال از خرسند آپ کمدی در آمریکا دیدم سالن 1700 نفره که سهل است حدس می زنی سالن های 3 تا 5 هزار نفره هم مثل آب خوردن بلیت شان تمام شود . بنابراین در این نقد من نگران موفقیت خرسند آپ کمدی نیستم ، چشم به راه پرواز آن هستم . آیا با افزایش تعداد تماشاگران ، خرسندی هر بار پله های استاند آپ کمدی را بالاتر می رود تا روزی که بر سکوی قهرمانیش بنشیند؟ جائی که طنزش داد می زند فقط مال اوست .

### در حاشیه

بکوب خودمان را به لوس آنجلس رساندیم و با هزار پارتی بازی و روزن به این و آن برای برنامه خرسند آپ کمدی در لوس آنجلس (سوم دسامبر 2005) بلیت گیر آوردیم . با وجود اینکه سالن 1700 صندلی داشت اما گویا همه بلیت ها در عرض یک هفته تمام شده بود . چون اعلام کرده بودند که پارکینگ مجانی موجود است از ترس مان یکساعت زودتر به محل برنامه رفتیم تا حتما پارکینگ مجانی گیر بیاوریم . حدود نیم ساعتی توی صف ورود به پارکینگ منتظر شدیم و دود ماشین خوردیم وقتی که بالاخره به در ورودی رسیدیم به ما گفته شد که این پارکینگ فقط مخصوص مهمانان ویژه و معلولان است . تعجب کردیم که چرا مسئولان زحمت نکشیدند و علامتی ، تابلویی ، چیزی دم در بگذارند که ما اینهمه وقت تلف نکنیم ، اما خوشبختانه وقتی فهمیدیم که صاحب سالن ایرانیست حیرتمان برطرف شد! به هر حال نمی شود انتظار داشت که صاحب سالن به طور ناگهانی سنت شکنی کند و ما را با داشتن نظم و ترتیب و مدیریت مدل غربی غافلگیر کند . این کارها باید بتدریج صورت بگیرد وگرنه ما ایرانیها دست و پایمان را گم می کنیم و خیال می کنیم که حتما کاسه ای زیر نیم کاسه است !

تمام سالن پر بود . انواع و اقسام آدمها از هر نوع و جنسی دیده می شد . زن و مرد ، پیر و جوان و میان سال ، که البته اکثریت قاطع با میان سالها بود . برنامه بعد از یک تاخیر 30-40 دقیقه ای شروع شد که برای برنامه های ایرانی تاخیر بسیار موفقیت آمیزی ست ! برنامه را خانم شهرزاد اردلان (گوینده رادیو ایران ) آغاز کردند . ایشان پس از آنکه با صدای گرم و دلنشینشان به حضار خوش آمد گفتند اعلام کردند که قرار است بیوگرافی هادی خرسندی توسط یک "محقق و نویسنده و مترجم و پژوهشگر و روزنامه نگار" خوانده شود و فرمودند که " حتما حدس می زنی که چه کسی را می گویم" ، ما هم البته تخیلمان را هیجان زده به کار گرفتیم در عالم خیال فکر کردیم که همین حالا است که نجف دریابندری و یا شاید هم شفیع کدکنی به صحنه بیایند که زود فهمیدیم حدسمان همگی غلط درآمده و خانم هما سرشار تشریف آوردند . فکر کردیم شاید جلسه بزرگداشت خانم سرشار را هم همین جا می خواهند بگیرند اما این بار هم اشتباه کردیم . این هم از سنت های جاودانه و انحصاری ما ایرانیان عزیز و دست و دل باز است که در انتساب عنوان و لقب و صفت و ... بی نهایت

بخشنده ایم و به راحتی و با آسودگی خیال القاب متعدد "محقق و نویسنده و مترجم و پژوهشگر و دانشمند و عالم و متفکر و ..... " را چنان با گشاده دستی مصرف می کنیم که حتی حاتم طائی هم به این راحتی دست به جیب نمی کرده است . به هر حال خانم شهرزاد اردلان آن شب هر چه مهمانی پس نداده و بدهکاری به خانم سرشار داشتند همگی را یک جا بصورت نقد پرداخت کردند و فکر می کنم اگر طلبکار نشده باشند لافلا کاملاً بی حساب شدند!

مارک تواین می گوید : " خداوند به ما آمریکایی ها سه فضیلت بزرگ ارزانی کرده است . اول آزادی بیان ، دوم آزادی مرام ، و سوم عافیت اندیشی اینکه از هیچکدام استفاده نکنیم !" گویا آن شب خانم سرشار هم با همین عافیت اندیشی از هیچکدام از آن القاب و عناوین اعطائی سودی نبردند و با طنز زیبا و شاهکار آقای خرسندی کاری کردند که می خواستی به پای خانم سرشار بیافتی و عاجزانه التماس کنی که : " از بهر خدا مخوان !"

بعد از خواندن بیوگرافی ، انتظارها به سر رسید و خود آقای خرسندی به صحنه آمدند و با زبان شیرین و حکایت های شیرین ترشان نیم ساعتی ما را چنان خندانند که معطلی در پارکینگ و معرفی غیر حرفه ای و بی ربط خانم اردلان و بدخوانی خانم هما سرشار پاک از خاطرمان گریخت. در اوج خنده بودیم که یکدفعه آقای خرسندی ناغافل زدند توی ذوقمان و اعلام کردند که خانم زیبا شیرازی قرار است برایمان یک ترانه بخواند. کمی دلخور و پیکر شدیم و حیرت زده که آهنگ و خواننده چه ربطی به استاند آپ کمدی دارد که خانم زیبا شیرازی شروع به خواندن کردند. هر جوری بود دندان روی جگر گذاشتیم و طاقت آوردیم. البته وقتی بعد از یک ترانه آقای خرسندی به روی صحنه بازگشتند کلی خوشحال شدیم . ایشان دوباره با طنز و جوکهای نمکین شان سرحالمان آوردند و داشتیم حسابی به خر تو خری دنیا می خندیدیم که آقای خرسندی دوباره ما را ناخرسند کردند و حالمان را گرفتند و اعلام کردند که خواننده دیگری قرار است برایمان ترانه ای اجرا کنند. ای بابا ! این بار خانم مریم از سن خوزه ترانه ای اجرا کردند که خوشبختانه ایشان هم صدایشان خوب بود و هم آهنگ و شعرشان ( به همین دلیل سی دی ایشان در قسمت آنتراکت در دست خیلی ها دیده می شد ). بعد از اتمام ترانه خانم مریم ، هنوز گیج و منگ بودیم که این استاند آپ کمدیست یا کنسرت که آقای خرسندی آمدند و برای بار دوم دلخوری مان را رفع کردند و باز خندیدیم و باز بی ربطی خوانندگان از یادمان رفت. نوبت آنتراکت شد.

قسمت دوم برنامه با آمدن آقای خرسندی در حالی که انبوهی از اعلامیه و اطلاعیه در دستشان داشتند شروع شد. آقای خرسندی در حالی که آدم احساس می کرد یک نفر اسلحه پشت سر ایشان گذاشته و با تهدید مجبور به خواندنشان کرده ، همگی اطلاعیه ها را خواندند، منتظر بودیم که آگهی زعفران بیرجند و زرشک مشهد و انار ساوه و قالی کرمان هم خوانده شود که خوشبختانه کوتاه آمدند و برنامه کمدی خود را ادامه دادند و ما باز با ایشان به دنیای خوش بی خیالی و نه بی خبری سفر کردیم . به خودمان وعده داده بودیم که قسمت دوم دیگر پارازیت ندارد و خواننده ها تمام شدند که دو چشمتان روز بد نبیند! این بار آقای خرسندی واقعا تصمیم گرفته بودند که سنگ لانه از لوس آنجلسی ها انتقام بگیرند. در مقابل چشمان حیرت زده ما خواننده ای به نام " جهان " (اسم ایشان را که نشنیده بودیم ولی در تحقیقات بعدی فهمیدیم که گویا به جهان خواننده دلها معروفند!) را به روی صحنه آوردند و ایشان هم نامردی نکردند و این بار به جای دل ها، سرها را بردند و تمام و کمال انتقام آقای خرسندی را از لوس آنجلسی ها گرفتند. جناب جهان که به سبک لاله زاری می خواندند از حضار خواستند که هر جا می گویند " دارا ، بابا ، .... (یا چیزی شبیه این) " با او دم بگیرند و حضار هم که

هنوز گیج و منگ بودند که به تئاتر لاله زار رفته اند و یا برنامه خرسند آپ کمدی ، متاسفانه شور و حالی از خود نشان ندادند و به هر حال بعد از مدتی بلا رفع شد و خود آقای خرسندی به صحنه بازگشتند. و باز هم خندیدیم و تا آمدیم بیشتر بخندیم اعلام کردند که برنامه تمام شد. قسمت دوم بسیار کوتاه بود.

بعد از اتمام برنامه در سالن این جملات زیاد شنیده می شد : " چقدر خندیدیم " ، " مدتها بود اینهمه نخندیده بودیم " ، " خرسندی نابغه است " ، " چقدر خوب بود " ، خانمی می گفت برای یکی دو ساعت پاک همه بدبختی هام یادم رفت " ، جوان دیگری می گفت " حتی در کنسرت های محبوب و پر طرفدار هم اینهمه آدم سرحال و خندان نمی بینی " ، مادری مذهبی می گفت " من سالهاست ندیده ام که پسرم واقعا از ته دل بخندد ، با وجود اینکه آقای خرسندی گناه می کردند و پیغمبر و ائمه اطهار را دست می انداختند ولی خوب من خنده های پسرم را که می دیدم کیف می کردم " ، چند نفر از هواداران پرو پا قرص خرسندی زیاد راضی نبودند و می گفتند انتظار بیشتری داشتند و این که این برنامه بهترین خرسندی نبود . خانمی می گفت " خیلی خندیدم ولی انتظار داشتم بیشتر مسائل اجتماعی - سیاسی بشنوم " . از چند نفر این شکایت شنیده می شد که چرا آقای خرسندی به تمام مذاهب گیر می دهند به جز مذهب یهودیت. شکایتی که از همه بیشتر شنیده می شد حضور بی ربط خوانندگان و به ویژه آخرین خواننده آقای جهان بود و می گفتند که ما آمده بودیم خرسندی را بشنویم و نه هیچکس دیگر.

برنامه خرسند آپ کمدی در لوس آنجلس با تمام کمبودها و کاستی ها و بالاخص خواننده های بی ربط و بی محل ، برنامه نسبتا خوبی بود اگر چه می توانست بسی بهتر باشد. به جرات می توانم بگویم که اکثریت راضی به خانه هایشان برگشتند.

## در متن

*"I think it's the duty of the comedian to  
find out where the line is drawn  
and cross it deliberately"*  
*"George Carlin"*

کار طنز این است که چهار چشمی به همه جا سرک بکشد تا ببیند کجا پاسگاه مرزیست ، کجا سیم خاردار کشیده اند و کجا را مرزهای ممنوع اعلام کرده اند تا با جرات و هوشیاری و زیرکی و زبلی از این مرزها رد بشود، این سیم ها را پاره کند، پاسگاه را قال بگذارد و با جسارت به ریش پاسداران سنت و خداوندان ثروت و سلاطین قدرت بخندد. در جامعه ایران که از هر دروازه ای که وارد شوی به پاسگاه و مرز ممنوعه ای برمی خوری ، و فرهنگش پر است از مقدسات و مفاخر و بت ها و تابوها ، و .... ، جامعه ای که یکی پیغمبر و ائمه اطهارش باید مصون بماند دومی سلاطین و افتخارات ملی و مفاخرش، سومی سرزمین مقدسش ، چهارمی رهبر و پیشوایش ، پنجمی و ششمی و ..... کار طنزپردازان بزرگی چون خرسندی بسیار مشکل می شود. در این جا کار طنز نویس دیگر صرفا نویسندگی نیست، در واقع نوعی تنازع بقاء هم هست . بنابراین گرفتاریها و درسرهای خرسندی در استاند آپ کمدی ( که در ایران هنوز در دوران نوجوانی ست )

کاملاً قابل درک و فهم است. اما وقوف به این امر مانع از آن نمی‌شود که به خرسندی آپ کم‌دی نقد نکنیم و پگاه و شامگاه هنرش را نگوئیم و ننویسیم. نوشته حاضر تلاشی ست در این جهت.

## پگاه

\* انگار خشت خرسندی را از طنز و کم‌دی زده اند. استعداد شگرفی می‌خواهد که کم‌دینی قادر باشد قشر وسیع و متنوعی را بخنداند. در مخاطبین خرسند آپ کم‌دی از همه نوع آدم به چشم می‌خورد. زن و مرد، پیر و جوان، مسلمان و یهودی و مسیحی و کافر و بی‌دین، چپی و راستی و در یک کلام هفتاد و دو ملت.

\* ما ایرانیها کم و بیش از برکت سر نظام آموزشی و رسانه‌های سراسری چه در آن دیار و چه در این دیار، مردمی اهل فیس و افاده و پز دادن و خودنمایی هستیم. یا پز کورش ندیده و داریوش نشناخته را می‌دهیم و یا خودمان را پیش در و همسایه و سر کار و توی مهمانی‌ها و جلسات با پمپ‌القاب و عناوین و املاک و مداخل باد می‌کنیم و به همین دلیل دکتر-دکتر و مهندس-مهندس از دهانمان نمی‌افتد مگر اینکه بخواهیم ماشین و جواهرات و اندازه و قیمت خانه‌ها و املاکمان را جایگزینش کنیم. خرسند آپ کم‌دی از مجاری خنده "افتخارات" و "مفاخر باستانی" را به آبریزگاه می‌ریزد و دمش گرم. در انتظار نشسته ایم تا خرسندی سراغ افاده‌ها و باد کردنهايمان هم بیاید.

\* خرسندی با شیرین زبانی و با مروری بر قصه‌های هوشنتره و داستانهای نادر شاه و فتوحات آقامحمد خان از ظلمت تاریخ ایران در زیر سلطه حکام سرکوبگر می‌گوید و فکر می‌کند نه تنها تماشاجی را می‌خنداند بلکه او را در صحت "شکوه" تاریخی که به او آموخته‌اند به شک می‌اندازد، و چه کار خوب، کار خیلی خوبی می‌کند.

\* خرسندی که در دو دهه گذشته از ناسیونالیستی متعصب به جهان وطنی متفکر پوست انداخته است آن شب دلیرانه وقاحت و بیشرمی راسیسم ایرانی را در قبال مهاجران افغانی چنان بی‌آبرو کرد که حتی راسیست‌های معروف در سالن هم قهقهه می‌زدند. و مرحبا.

\* با پیش کشیدن داستانهای جورواجور در کلاس‌های تاریخ و ریاضی و معلم‌ان عبوس و بداخلاق و دروس ابلهانه، خرسندی در عین آنکه بلاهت سیستم آموزشی را دست می‌اندازد، با مرهم خنده زخم‌های جا مانده از آن سال‌ها را اگر شفا ندهد التیام می‌بخشد.

\* اگرچه خرسندی ریشخند کردن رسانه‌های فارسی زبان خارج کشور را محافظه کارانه و کم کارانه عرضه می‌کند، اما همین مقدار کم هم خنده دار است و هم با ارزش. چرا که از ته دل اکثریت شنوندگان خسته از ابتذال و دلزده از تکرار حرف

می زند و خوش به دل می نشیند. جا دارد تاکید کنم که برای ایرانیان خارج از کشور اگر موضوعی نیاز به تمسخر و حمله و انتقاد جدی تر و گزنده تر دارد همین رسانه های پخمه و بیسواد و عقب افتاده و بزذل ایرانی خارج از کشور است .

\* در میان کسانی که در ایران به درست یا به غلط " اهل قلم " نامیده می شوند انگار قرارداد مخفیانه ای وجود دارد که هیچکس نباید پیش روی همه از دیگری انتقاد کند . همیشه هم بهانه کم نبوده است ، " رژیم شاه استفاده می کند " ، " آب به آسیاب جمهوری اسلامی می ریزد" و هزار و یک بهانه دیگر. خوشبختانه خرسندی این قرارداد را امضاء نکرده است . او با شهامت مجیز خوانی اخوان ثالث از خامنه ای و شرکت جمال زاده در جشن سفارت جمهوری اسلامی را حسابی پیش مردم سکه ی یک پول می کند و احسنت و آفرین که واقعا گل کاشتند.

\* استفاده خرسندی از کلمات "ممنوعه" و "غیر مجاز" در خرسند آپ کمدی ، سنت شکنی بسیار جسورانه و زیبایی ست . هیچ استناد آپ کمدی ای با سانسور کلامی خنده دار نخواهد بود.

\* خرسندی تسلط تقریبا کاملی در برنامه اش دارد و با وجود اینکه گاهی ، بندرت ، این احساس را به مخاطب می دهد که رشته کلام را گم کرده و به قول خودش " خودش توی حرف خودش می پرد" ، اما سرعیا دوباره تسلط خود را پیدا می کند.

## شامگاه

*Laughter without a tinge of philosophy is but a sneeze of humor. Genuine humor is replete with wisdom.*

*"Mark Twain"*

\* موضوعات و مطالب در خرسند آپ کمدی تازه و نو نیستند. کمدین های متفکر و معروف و موفق همیشه از مسائل اجتماعی و سیاسی روز و مطرح در جامعه اشان و در سطح جهانی به عنوان موضوع های اصلی طنزشان استفاده می کنند. در واقع هنر طنز این است که می تواند مردم را به جدی ترین و تلخ ترین معضلات بخنداند. خرسندی که در اصغر آقا تقریبا از تمام موضوعات سیاسی و اجتماعی مطرح روز می نویسد، در خرسند آپ کمدی در جا می زند و بندرت و بسیار کم از مسائل مهم و حیاتی روز سخنی می گوید.

\* ویژگی ها و مختصات هر جامعه ای جایگاه مهمی در کمدی دارد. مهاجران ایرانی بسته به اینکه در کدام کشور زندگی می کنند گرفتاریها و دلمشغولی های خاص خود را دارند. برای نمونه در میان مهاجران ایرانی مقیم آمریکا راسیسم ایرانی بیشتر از آنکه در تحقیر افغانیان بروز یابد در تنفر از سیاه پوستان و مکزیکی ها بیرون می زند. در ضمن شرایط اقتصادی و بالطبع زندگی مهاجران ایرانی در اروپا و آمریکا نیز تفاوت هایی دارند. توجه به این ویژگی ها، استناد آپ کمدی را زنده تر و ملموس تر می کند. یادمان نرود که روابط سنتی در خانه و مدرسه که خرسندی هنرمندانه ریشخندشان

می کند متعلق به 30-40 سال پیش است و اگر چه هنوز خنده دار است اما اولاً اکثریت مخاطبین خاطره گنگ و دوری از آن دوران دارند و ثانیاً تاریخ مصرف اش تقریباً تمام شده است. بنابراین به نظر من دستمایه اصلی طنز خرسندی باید روابط موجود و مسائل کنونی جامعه مهاجر ایرانی باشد.

\* به نظر می آید که هادی خرسندی هنر خرسند آپ کمدی را به اندازه اصغر آقا جدی نمی گیرد چرا که هیچ کمدین جدی ای در استاند آپ کمدی خود (آنهم برنامه ای با عظمت 1700 نفر) خواننده نمی چپاند حتی اگر این خواننده بوروس اسپرینگستین (Bruce Springsteen) باشد چه رسد به آقای جهان "خواننده دلها". و دیگر این که هیچ کمدین حرفه ای اجازه نمی دهد از برنامه اش به عنوان تریبون آگهی های تجارتي و تبلیغاتی استفاده شود.

\* نمی دانم بدشانسی خرسندی ست یا خوش شانسی ما که خرسندی چون طنز نویس است خرسند آپ کمدی اش نیز با متر اصغر آقا اندازه گیری می شود و ما چون اصغر آقا را خوانده ایم کاملاً پرتوقع شده ایم. در خرسند آپ کمدی فکاهی زورش به طنز می چربد و خنده برای ریشخند ژست می گیرد و شور در برابر شعور پز می دهد. خرسند آپ کمدی جارو می کند اما خانه تکانی نمی کند. تابلوها را عوض می کند اما تغییر دکور نمی دهد. روده درازی نکنم به خنده ات می اندازد اما به اندیشه ات؟ نه چندان. خرسندی مسلمان و مسیحی را روی سه پایه ای که ایستاده است تکان می دهد اما صندلی را از زیر پایش نمی کشد. برای ناسیونالیسم بوق محکم و گوش خراشی می زند اما زیرش نمی گیرد.

خرسندی می تواند (البته به نادرست) مدعی شود که اصغر آقا سرزمین طنز است و خرسند آپ کمدی میدان خنده و سرگرمی اما حتماً خود آقای خرسندی اگر احیاناً بخواهد موسیقی گوش کند از اتومبیل پیاده نمی شود. می توان در حال رانندگی موسیقی هم گوش کرد. مشاهیر استاند آپ کمدی در آمریکا که من همانطور که قبلاً گفتم خرسند آپ کمدی را با کارهای آنان مقایسه می کنم دقیقاً همین کار را می کنند.

آقای بیل مار (Bill Maher) کمدین معروف آمریکائی، برای آنکه بنیادهای مسیحیت و اسلام و یهودیت را بلرزاند مثل جیم کری (Jim Carrey) شکلک در نمی آورد، طنز می بافد، شیرین می بافد، اصغر آقا وار می بافد. جورج کارلین (George Carlin) ادای ادی مورفی (Eddi Murphy) را در نمی آورد او با ریشخند کردن منطق و استدلال طبقه حاکم، مردم را به لجنزاری که در آن دست و پا می زنند می خنداند. می خواهم بگویم برای خندیدن شیوه های متفاوتی ست و همین شیوه هاست که طنزپردازان را از فکاهی نویسان، بیل مار و جورج کارلین را از جیم کری و ادی مورفی، و خرسندی را از همگان جدا می کند.

خرسندی در خرسند آپ کمدی می تواند کاری کند که آدمها زمانی که سالن را ترک می کنند "هشت فرسخ آن ور هفت آسمان" پرواز کنند لاقلاً "ده متر و نیم از خدا دور شوند" و آنقدر بالا و بلند پرواز کنند که همه پیغمبران را زیر پایشان ببینند. خرسندی می تواند همراه با "پوزخندی که جان خسته و سرکش بر گروه آتش می زند" سالن را از ته دل بخنداند.

خرسندی می تواند جایی را که در طنز با اصغر آقا برای خود به دست آورده است در خرسند آپ کمدی نیز پیدا کند به شرط اینکه همانطور که در جاده طنز تخت گاز رانندگی می کند به موسیقی خنده و قهقهه نیز گوش دهد.

## در انتها

درخشش چشم گیر خرسند آپ کمدی در آمریکا فرصتی به دستم داد که آن را بهانه کنم و به قول خرسندی خودم توی حرف خودم بپریم! بنابراین اجازه دهید حالا که "بالائی ها" که تقریباً همه رسانه ها از رادیو و تلویزیون و مجله و روزنامه در تسلطشان است و وقت و بی وقت تا گوش مفت گیر می آورند برای ما از مدارک و مناصب و مفاخرشان رجز خوانی می کنند، من هم برای این "نخبگان" و به قول اینجائی ها "الیت ها" کمی قمیز در کنم. توی هر رادیو و تلویزیون و جلسه و گردآه آئی عده ای به جلو می افتند و بدون اینکه کسی از آنها خواسته باشد شرح حالی از فلانی که از دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل شده است و قصه ای از بهمانی که مدرکش را از ام - آی - تی و آکسفورد گرفته است برایت می گویند گویی خودشان هم می دانند چیزی برای عرضه ندارند و می خواهند با لیست این مدارک و مناصب ما را چنان سر شوق و وجد بیاورند که بی هنری و بیسوادی و بضاعت ناچیزشان را از یاد ببریم. این "بزرگان" و "نخبگان" تقریباً بیش از یک ربع قرن است که نه به شعور ما رحم می کنند و نه به گوش ما و هنوز یاد نگرفته اند که دو چیز طیره عقل است دومی گفتن به وقت خاموشی!

کسانی که با چشم های خود دیده اند که در آمریکا که در قرق رسانه های پخمه برون مرزی است، بعد از هفته ها تبلیغ از رادیو و روزنامه و تلویزیون، سالن های تئاتر 100 نفره به زور پر می شود و یا برای جلسه ی سخنرانی فلان استاد دانشگاه و بهمان روزنامه نگار بین المللی!! گیر آوردن 70-80 نفر چه کار مشقت آوری است، از موفقیت چشم گیر خرسند آپ کمدی بیشتر لذت می برند.

هنرمند خواه شاعر باشد خواه قصه نویس، خواه مجسمه ساز باشد و خواه موسیقی دان، در سالن موزه ها و سر در ساختمان های دولتی و تیتیر مجلات پرتیراژ و دریافت جوایز جهانی رنگ و وارنگ از موسسات و دانشگاه های "معروف" و "معتبر" به دیدار آینده نمی رود. هنرمند روی شان های مردم به آینده حمل می شود. در دنیای ما تعداد اندکی که در برابر جمعیت کره زمین به تعداد انگشتان دست می مانند بر جهان حکومت می کنند. برای اینکه این جمعیت انبوه را مهار کنند آنها را به ترک و فارس و عرب و عجم و مسلمان و یهودی و مسیحی و زن و مرد و سیاه پوست و سفیدپوست و پیر و جوان و شرقی و غربی و ..... تقسیم می کنند و آنها را به جان یکدیگر می اندازند. هنرمند رسمی "هنرش" در این است که این دیوارها و مرزها و مراسم را تحسین و تقدیس کند و بالطبع دستمزدش را با زندگی مرفه و روبروی دوربین بودن و تیتیر اخبار رسانه های رسمی و پشت جلد مجله های زرق و برق دار جا گرفتن دریافت می کند. برای "هنرمند" ترهایشان، جایی در موزه ها با مجسمه برایشان رزرو می کنند. هنرمند مردمی اما، این دیوارهای پست بی روزن، دیوارهایی که مردمان را نه تنها از هم که از مردمی و انسانیت جدا می سازد را خراب می کند و آوار آنرا بر سر حکومت گران می ریزد. مردم نیز همینکه چشم پلیس و پاسدار را دور دیدند، اجساد

مومیایی شده هنرمندان رسمی را در اولین بیراهه سر راه چال می کنند. مردمی که معمولا هیچ جا به حساب نمی آیند و یا اصلا دیده نمی شوند. مردمی که نه کسی برایشان تیره خرد می کند و نه به آنها محل سگ می گذارند ، همانهایی که از آنها با عنوان "عوام" ، "گدا گشته ها" ، و "بی سر و پاها" و چند سالی است که به اصطلاح غربی ها ، " بازنده ها" (losers) (فکر می کنم ترجمه درست تر Loser بخت برگشته باشد) یاد می شود، همین مردم آنقدر شعور و شرف دارند که میان هنرمندان رسمی و مردمی یک عالمه تفاوت قائل شوند.

این مردم بدون زور تبلیغات ، بدون پاداش ، بدون حرص انباشت و یا هراسان از عقوبت های تلخ و توهین آمیز ، هنرمندان مردمی را روی دست های خود به امانت به فرزندان خود می سپارند و آنان نیز چنین می کنند و به این ترتیب آنان را نه درموزه های تتگ و تاریک و خاک گرفته که در قلب های پاک و بزرگ و روشن خود جاودانه می کنند.

خرسندی هنرمندی است که به انسان و به آدم و به حرمت و کرامت او چشم دوخته است. خرسندی از درد " عوام " می گوید ، او از رنج " بی سر و پا ها " حرف می زند، وی با دهان " بازنده " ها به ریش و ریشه ی نامردمان و " خواص " و " سرشناسان " و " تحصیلکردگان " و " برنده " ها می خندد.

خرسندی مثل ساعدی مثل برشت مثل بهرنگی مثل لورکا مثل سلطان پور مثل چارلی چاپلین و مانند چشم و چراغ همه شیرین دهنان احمد شاملو ، مال ماست . آنها سالهای سال برای ما " مدایح بی صله " سروده اند و ما اکنون و همیشه آنها را با دست های خود بر سکوی جاودانگی می نشانیم .

خرسندی فرمانده تنهای سپاهيست که سلاح گرمش طنز و گلوله هایش شلیک خنده است . او در قلمرو طنز بر قله ای ایستاده است که شما " خواص " شما " برگزیدگان " ، شما " تحصیلکردگان " ، شما " نخبگان " و شما "برندگان" نه حالا که تا صد سال دیگر نیز به دامنه ی آن کوه نمی رسید. **دلستان بسوزد.**

فربیا مقدم

دسامبر 2005